

برخواهند خاست. انکه در خاک خفته است بیدار خواهد شد و شادی خواهد کرد زیرا شبنمی که تومی فرستی شبنم نور است. زمین مردگان را بازپس خواهد داد» ۲۶/۱۹. این برداشت با بیان قبلی کاملاً متضاد است.

و بالاخره در کتاب دانیل این مسئله روشتر مطرح می گردد که «از آنها که در سرزمین خاک خفته اند بسیاری برخواهند خواست، برخی برای حیات جاودانی و برخی برای تنگ و نفرت ابدی. عاقلان چون آسمان درخشش خواهند داشت و مردانیکه بسیار کارهای نیک انجام داده اند برای ابد چون ستارگان خواهند درخشید.»

اما، این چند جمله را نمیتوان معرف یک دستور مکتبی و مذهبی دانست. اگر به قوانین و دستورات فقهی کتاب مراجعه کنیم از این تعلیمات در آن اثری نمی بینم. در کتاب لوی و در سرفصل اطاعت از دستورات، برای پاداش کسانی که به دستور خدا رفتار می کنند و آنها که اوامر او را اجرا نمی نمایند فقط به تهدید و تطمیع در همین دنیا اکتفا شده است. در این قطعه از زبان یهوه گفته میشود: اگر شما به دستورات من عمل کنید و به فرمانهای من توجه نموده و آنها را اجرا نمائید، پس به شما باران در وقت مناسب ارزانی خواهم داشت. زمین محصول خواهد داد و درختان بارور خواهند شد... شما نان کافی برای سیر شدن خواهید داشت و در سرزمین خود در امنیت خواهید زیست... ۱۳-۲۶/۲ و در فصل پاداش و کیفر نافرمانی آمده:

اما اگر شما حرف مرا گوش نکنید و همه این دستورات را انجام ندهید، هرگاه شما مقررات مرا نادیده گرفته و دستوراتم را تحقیر کنید و میثاق مرا با عدم اجرای فرامینم بشکنید، با شما چنین خواهم کرد: شما را به تب و سل دوچار خواهم ساخت چنانکه چشمتان بی نور و نفستان بند آید. دانه خود را بی نتیجه خواهید کاشت و دشمنان شما بهره آنها را خواهند خورد... دشمنانتان شما را نابود خواهند کرد... و بالاخره خدا انقدر بلا نازل می کند که مردم مجبور میشوند گوشت فرزندان خود را بخورند. ۳۸-۲۶/۱۴ لوی

بطوریکه دیده میشود گناه فردی و پاداش عمل نیک بهیچوجه مورد نظر نیست بلکه قصاص عشیره ای هنوز مورد توجه است که اگر کسانی دستور خدا را اجرا نکنند نه تنها آن نافرمانان که تمام سرزمین نابود خواهد شد. به کیفر پس از مرگ و پاداش در آن جهان نیز کوچکترین اشاره ای نمی شود زیرا اصولاً اعتقادی به بقای روح و حیات پس از مرگ وجود ندارد. همین برداشت عیناً در ۲۸/۱۵۰۰ نیز تکرار شده است.

اصولاً آنچه در کتاب مقدس در مراحل اولیه مورد توجه است اجرای دستورات و تعلیمات

دینی و شعائر معبدی است و به اعمال اخلاقی اجتماعی و فضایل انسانی کمتر توجه شده است. بهمین دلیل پاداش و کیفر فردی نیز مورد توجه قرار نگرفته است. نظام قبیله‌ای و قصاص عشیره‌ای کاملاً هویدا است و اغلب به کیفر دسته جمعی قوم اشاره میشود که چون مخالف دستورات یهوه عمل کردند به مصیبت دوچار شدند و یا مغلوب اقوام دیگر گردیدند. حتی در مکتب روحانیت پس از تبعید نیز ابتدا به پاداش و کیفر آخروی بهیچوجه توجه نشده و برای بخشش گناهان و خطاها تقدیم قربانی و انجام تشریفات شعائری دستور داده شده است. زمانی که رفته رفته اعتقاد به روح و رستاخیز، پاداش و کیفر فردی و قضاوت در باره اعمال گذشته مورد توجه قرار می‌گیرد باز هم این اعتقاد بصورت قاطع و مشخص بیان نمی‌شود و حتی در گزارشاتی که به دوران تسلط رومیها نزدیک است هنوز رستاخیز عمومی مورد نظر نیست بلکه از حیات دائم نیکان و مرگ ابدی بدکاران، که هرگز برای آنان رستاخیزی نیست سخن گفته میشود. در رساله دوم مکاب^۱ ۱۲/۳۶ و ۷/۱۹ و ۱۲/۴۳۰۰۰۰ و بدکاران در مرگ ابدی خواهند ماند و رستاخیزی برای آنان نیست و فقط نیکوکاران حیات ابدی می‌یابند. در اینجا اثری از باورهای ایرانیان زرتشتی دیده میشود که فقط انسانهای پاک و نیکوکار دارای فره وشی میباشند که پس از مرگ به پیش اهورامزدا میروند. به رستاخیز مشروط نیز در این رساله برخورد می‌کنیم. یودای مکاب^۲ ای (مکوه = چکش) برای یهودیان گناهکاری که در جنگ شهید شده‌اند اعانه جمع می‌کند و دو هزار سکه نقره به اورشلیم میفرستد که برای آنها قربانی مخصوص به یهوه تقدیم شود تا گناه آنان پاک گردد و موفق به رستاخیز شوند و از مرگ ابدی رهائی یابند. ۱۲/۴۲ مکا^۲.

از بررسی جامع کتاب مقدس میتوان به این نتیجه رسید که اصولاً در این مجموعه بهیچوجه تشریح قطعی و مشخص از روح و اعتقاد به پاداش و کیفر و حیات پس از مرگ نشده است و فقط در رسالات تعلیماتی (نه شرعیات و فقه دینی) پس از تبعید اشارات کلی بعمل آمده است که نمیتوان آنها را در قالب اصولی بیان داشت و تازه آنچه در یک رساله تأیید شده در رساله بعدی خلاف آن بیان شده است.

با مطالعه ادبیات خارج از کتاب مقدس و مقایسه آنها با همین اشارات، که محققین

۱- این رساله در شمار رسالات کائن دوم است و یهودیان آنرا پذیرفته‌اند کلیسای کاتولیک آنرا در شمار رساله‌های کتاب مقدس می‌شمارد. ولی در هر حال معرف برداشتهای یهودیان در دوران تسلط رومیهاست.

انها را آپوکالیسی عهد عتیق نام گذاشته اند (اشاتولوژی) و مقصود مبحث مربوط به آخرت و قیامت است، به این نتیجه میرسیم که یهودیان پس از تبعید کم کم به روح و کيفر و پاداش پس از مرگ و رستاخیز مردگان معتقد گردیده بوده اند، بدون آنکه ریشه های تعلیماتی مشخص در تورات و تعلیمات کلیسایی آنان وجود داشته باشد. محققین کلیسا برای آنکه این نقص را توجیه نمایند و نشان دهند چرا در گذشته خدا از روح انسان و فنا ناپذیر بودن آن و رستاخیز سخن نگفته و در کلام و وحی الهی اثری این مقولات نبوده است چنین می نویسند: (کتاب جهان بیبل) «وحی نه تنها در حدود بلکه در عمق نیز توسعه یافته است. این واقعیت را چنین میتوان توجیه کرد که خداوند به قوم برگزیده خود نه تنها حقایق اعتقادی نوینی را دائماً اعطا می کرد بلکه آنچه نیز قبلاً به آن آشنا شده بودند با روش و صورت کاملتر و بهتری توجیه می نمود. بهمین دلیل اسرائیلیان تا مدتها به این امر واقف نبودند که انسان به هدف زندگی خود ابتدا در آنسوی حیات دست خواهد یافت. آنها معتقد بودند که یک مایه حیات کم و بیش بی شخصیت بنام روآخ (روح) را خدا پس از مرگ از انسان پس می گیرد ولی سایه او، که در مرگ از او جدا میشود، به دنیای زیرین یا شؤل وارد می گردد. هنگامیکه مصنفین کتاب مقدس در باره ادامه حیات در آن سوی زندگی سخن می گفتند، بطور معمول این برداشت را بیان می کردند که گوئی پس از مرگ حیات دیگری وجود ندارد که برای انسان ارزش داشته باشد. برای مثال میتوان اشارات مولف کتاب سیراخ را در باره مرگ در فصل ۴۱ ذکر کرد (باید دقت کرد که کتاب سیراخ در حدود آغاز مسیحیت نوشته شده است!) هر گاه این بیانات را با درک مذهبی ناقص مولف مقایسه کنیم به وضوح در می یابیم که آنها با هم تطبیق کامل دارند... چنین بیاناتی چون کتاب سیراخ شواهدی بر معرفت ناقص بشر به حیات آن سوی زندگی است که هنوز تکمیل نیافته است.

یک وحی کامل زمانی تحقق می یابد که تجمع زمان حاصل گردد و دوران موعود فرا رسد، مانند برخی از مزامیر و بخصوص کتاب یونانی حکم و امثال».

اگر استدلالی شبیه آنچه این اساتید محقق و خبره کلیسا مطرح می سازند بپذیریم باید قبل از همه در عقل خدائی شک کنیم که به جای راهنمایی بشر او را به گمراهی دوچار می سازد و اختیار ابلاغ کلام خود را به افراد ناآگاه و نابالغی می سپارد که مطالب نادرست را بنام کلام الله به بنندگان خدا تحمیل نمایند و آنها را منحرف سازند. فُهرردر این باره مینویسد «واقعاً این چه خدائی است که فرنهای متوالی با انسانها سخن میگوید ولی به انگونه

که عمداً مسائل اصل را مخفی نموده و انهایی را که به او گوش فرا می دهند منحرف میسازد تا آنکه بالاخره علمای الهیات هوشمند غربی موفق میشوند از این اسرار پرده بردارند؟!..... چگونه ممکن است خداوند در این زمان دراز انسان را بگذارد به تباهی دوچار شود، انسانهایی را که در عین حال به آنها نجات و آمرزش وعده داده است؟».

نویسندگان جهان بیبل چون مومنین به عهد عتیق و مسیحی هستند مایلند در ضمن تایید کتاب مقدس اعتبار دین خویش را نیز تثبیت کنند و اثر کمال ادیان قبل و حرف آخر معرفی نمایند. جالبست مومنین همه ادیان اصرار دارند بقبولانند که دیگران نیمه راه مانده اند و آنها به پایان راه رسیده اند. بشر هنوز دوران شیر خوارگی عمر تمدن خود را طی می کند و چند هزار سال فرهنگ مدنی انسانی در مقابل میلیاردها سال عمر کره زمین و پیدایش حیات دقیقه ای بیش نیست. آنچه امروز بشر در عصر اتم و دوران سفر در فضا از واقعیت درک کرده است حتی مقدمه کتاب راز آفرینش جهان نیست چه رسد به توهمات بدوی و خام کاهنان یهودی ده ها قرن پیش و استنباط خبرگان کلیسا و ادامه دهندگان راه آنان که بنام حقیقت مطلق ارائه شده و میشود.

به موازات کائن مذهبی معتقداتی در بین فقهای دین یهود رشد کرد که در فصل روحانیت به آنها اشاره خواهد شد. تصور بهشت و جهنم، پاداش و کیفر، روح، آخر الزمان، پیروزی نیکی بر شر و تشکیل حکومت خدا، در ادیان وابسته به دین یهود به روشنی توجیه و توصیف گردید. در ادبیات وابسته به ربی های قرون اول مسیحیت ما به آثار فراوانی برخورد می کنیم که درباره این مسائل به اظهار نظر پرداخته اند در حالیکه در کائن دین یهود یا کتاب مقدس که در حدود ۵۰۰ میلادی بطور کامل تثبیت شده است، جز همان اشارات نامشخص و محدود نظریات قاطع و مشروحي بیان نگردیده است. با وجود یک چنین واقعیتی ث.ف. گرانت در تجلیل دین یهود مینوسد «تمام دید اشاتولوژیک تاریخ، که برای دین یهود بصورت مشخصه ای در آمده بود، بر خلاف تمام نظریات شرقی که یک توهم و فریب احساسی بود و نظریات یونانی که بر یک جریان تکراری و دور تسلسل تکیه می کرد، در این عقیده متمرکز میشد که خداوند بالاخره آشوب و بی نظمی را به نظام و شکست را به پیروزی مبدل خواهد ساخت و پس از دوران موقت ناکامی عاقبت نقشه خود را تحقق خواهد بخشید. امید به رستاخیز، داوری، تجدید و نوسازی جهان و حیات در جهان آینده یک عنصر ضروری و غیر قابل تجزیه دین یهود است». علاوه بر آنکه اعتقاد به این اصول نشانه کمال دین نیست باید پذیرفت که یک چنین نظریه ای بسیارست و بی پایه است. گرانت علاوه بر

آنکه کتاب مقدس را از پایان آغاز می کند به این اصل نیز اصولاً توجه ننموده است که قرن‌ها قبل از آنکه یهودیان به بهشت و جهنم و روح و پایان جهان، پیروزی عدالت بر شر و بدی و برقراری حکومت خدا... معتقد شوند پارسیان به صراحت این معتقدات را اعلام نموده‌اند، در حالیکه دیدیم حتی در مزامیر نزدیک به ظهور مسیحیت هنوز یهودیان به گونه‌ای بسیار نارسا فقط اشاراتی در این موارد بیان داشته‌اند. پروفیسور ماخووک مارکسیست تحسین کننده مسیحیت مینویسد «برای یهودیان دوران عتیق اتحاد قبیله‌ای هنوز بحدی قوی بوده است که با وجود شتاب تحول و تکامل در مسایل دیگر این ایده (اعتقاد به آخرت و بقای روح) تقریباً از رشد بازمانده است. در کتب عهد عتیق اینجا و آنجا ما به اعتقاد به قلمرو مردگان یا شئول (شئل) برخورد می‌کنیم ولی نه بصورت برجسته. مفهوم حیات انسان به وضوح زمانی برآورده میشود که او به طول عمر، موفقیت در خانواده... در خدمت به هدف برگزیدگی اسرائیل، عمل کردن به میثاق یهوه... دست می‌یافت. در مورد سرنوشت فردی پس از مرگ رو بهمرفته کسی خود را به دردسر دوچار نمی‌کرد و زحمت فکر کردن بخود نمی‌داد. آنچه اصولاً درباره تصور نوعی زندگی پس از مرگ بوجود آمد یک حیات سایه‌دار بود که مسلماً چندان مطبوع نبود. مواردی که از زنده شدن مجدد مردگان سخن گفته شده است (۱۳/۲۱، ۸/۱، ش ۲) بصورت یک معجزه مطرح می‌گردد نه بصورت یک اصل و گذر از حیات فانی به زندگانی ابدی. انگاه که در اواخر دوران (قبل از مسیحیت) یک تصور رستاخیز عمومی مردگان شکل گرفت بیشتر بصورت جزئی از اشاتولوژی کتبی بود که تحول اساسی آینده را نوید می‌داد بدون آنکه پاسخ مسئله مرگ فردی را بیان کند. مفاهیم روح و بی‌مرگی حداقل به انگونه که بعدها در مسیحیت و اسلام مطرح شد، هنوز نامعلوم بود. در دوران قبل از مسیح پاسخ مسئله مرگ و اشتیاق به نجات از مرگ ابدی، در حقیقت از مذاهب شرقی دیگر اقتباس شد».

طومارهای کومران که از فرقه مشهور اسنی‌ها در چند دهه قبل کشف شد و مادر فصول بعد مشروحتر درباره آنها سخن خواهیم گفت، نفوذ عقاید ایرانیان را در دین یهود بهتر ارائه می‌دهند.

اسنیان یا اسنه‌ها فرقه‌ای یهودی بودند که در حدود قرن سوم قبل از میلاد تا قرن اول ب.م. در فلسطین میزیسته‌اند. ارتباط این فرقه با فریسیان، که معلمین و رابی‌های یهودی از آنان برخاسته‌اند، مورد قبول بسیاری از محققین است. فریسیان برخلاف صدوقیان که کاهنین دین یهود بودند، اعتقاد به حیات پس از مرگ و بهشت و جهنم داشتند. عقاید

صدوقیان و نفی رستاخیز مردگان و روح وزندگی بعد از مرگ، شاهد روشنی بر نامشخص بودن این عقاید در دین یهود حتی در اوایل مسیحیت است. نفوذ فرهنگ اوستائی در باورهای فریسیان، که گاهی آنها را فارسیان نامیده‌اند، کاملاً مشهود است. آثار کومران نظریات این فرقه را در مورد روح و بهشت و جهنم و حیات پس از مرگ و رابطه این برداشتها با معتقدات فریسیان اشکار ساخت. بحث جامع در این باره خارج از حوصله این مقاله است و فقط بطور اختصار اشاره می‌شود که اسنه‌ها چون زرتشتیان (نه زرتشت!) به دور روح شر و نیکی معتقد بودند^۱ آنها تمام فساد و بدی را در جهان به روح شر وابسته می‌دانستند. دروغ، حرص، غضب، غرور، ناپاکی... همه مولود این روح شرور است و هر که از او پیروی کند به خشم الهی دوچار شده و در مکانهای تنگ و تاریک و درون آتش ابدی خواهد سوخت. فرمانده قدرتهای شریر را بلبال می‌نامیدند که از بعل ریشه گرفته است و در حقیقت همان اهریمن است. قبلاً دیدیم که در کتاب مقدس یهوه دارای روح شرور است. یهودیان یونانی شیطان را دیابُلوس می‌نامیدند. در کتاب توبیت به شیطان آشمودائی نام داده میشود که همان ائشمه دتویادیوخشم زرتشتیان است ۱۷ و ۳/۸. در کتاب یسایاه لوسیفر اشاره میشود که خواست به آسمان صعود کند و چون نتوانست به دنیای زیرین سقوط کرد. بهمین جهت در ادبیات غرب لوسیفر یا ستاره صبح را همان شیطان توجیه کرده‌اند. در ادبیات ربی‌ها شیطان را ملک مقرب یهوه بنام سقائل نامیده‌اند که از روی حسد بصورت مار در بهشت ادم را فریفت و خدا او را از درگاه خود راند. پس او مامور گمراه ساختن بشر گردید و امیر ارواح خبیث شد تا به بسط فساد در دنیا کمک کند. با مطالعه دقیق عقاید اسنه‌ها، فریسیان و بالاخره ادبیات رابی‌نیک و مقایسه آنها با نظریات صدوقیان و رسالات کتاب مقدس، بخصوص در قرون اولیه پس از تبعید، به این نتیجه می‌رسیم که فرهنگ اوستائی در دین یهود تاثیر فراوان بجای گذاشته است^۲. دانشمندانی که در ادیان یهود و مسیحیت و رابطه آنها با دین زرتشتی و فرهنگ اوستائی مطالعات عمیقی داشته‌اند تقریباً همه اثر این فرهنگ را در ادیان یاد شده تأیید نموده‌اند. برای مثال:

فون گال مینویسد «نه تنها عقیده به رستاخیز بلکه ایمان به روح و اینکه روح پس از

۱- برای آگاهی از افکار زرتشت به کتاب مزدیسنا و حکومت مراجعه شود.

۲- در رسالات پیام زرتشت و مسیحیت نظریات اینها و فرهنگ اوستائی بررسی جامعتری شده است.

مرگ به بهشت یا جهنم خواهد رفت در بین یهودیان وطن خود را در پارسیسم دارد»
مورتون اسمیس نیز معتقد است که ریشه اعتقاد به پایان جهان و رستاخیز را باید در فرهنگ ایرانیان جستجو کرد.

بارنس و بکر مینویسند که در دین موسی اعتقاد به زندگی ابدی و بهشت و دوزخ و کیفر فردی به صورت کنونی و بخصوص سعادت ابدی و پیروزی خوبی بر بدی وجود نداشت و این افکار مسلماً از ایرانیان در دین عبرانیان نفوذ کرده است. دوران اسارت در بابل و فتح کوروش را باید منبع این نظریات دانست. پس از آزادی یهودیان و کوشش انبیاء آنان برای از بین بردن یاس و حرمان قوم یهود امید تازه‌ای بنیان گرفت و نظریات ایرانیان در باه پیروزی قطعی اورمزد بر اهریمن در آنان نیز اثر گذاشت و جامعه یهود به پیدایش یک دوران سعادت امیدوار شد. نظریه مسیح و نجات دهنده از همین دوران قوت گرفت و یهودیان معتقد شدند که منجی یا سلطان کامل خواهد آمد و دوران عظمت اسرائیل آغاز خواهد شد و یهودیان رهبر معنوی تمام اقوام خواهند شد و بالاخره «معتقدات ایرانی در کتابهای معتبر و اصیل تورات بی اثر نبودند ولی در آثار بعدی صریحاً انعکاس یافته‌اند و به وساطت یهودیان یا مستقیم به آئین مسیحیت رسیده‌اند»

فورلندز «دوآلیستی (دوگانگی و ثنویت) که در بیانات یسایای دوم نقشی بعهدہ دارد طبق نظریه‌ای که مورد تأیید گروه بسیاری از محققین قرار گرفته، اقتباس از ایرانیان است»
فون گال، که قبلاً از او سخنانی ذکر شد، پس از تحقیقات در اوستا و تورات و ترجمه تورات سامری، رساله جامعی در مورد تأثیر دین ایرانیان در دین عبریان نوشته و پس از تجزیه و تحلیل مفصل نتیجه می‌گیرد «مذهب زرتشت میبایستی حتی برای اصول و نظریات خشک یهودیان پس از تبعید از نظر حقیقت و خلوص چیزی هم پایه برداشت شده باشد. آنها این دین را گوشتی از گوشت خویش و استخوانی از خود دیدند، انگونه که یسایای دوم در باره کوروش قضاوت می‌کند و او را چوپان و مسیح یهوه می‌خواند» و همچنین «اگر دین یهود پس از تبعید خود را هر چه بیشتر بصورت یک دین وابسته به قانون تحول بخشید در حقیقت این عملی بود که قبل از آن دین زرتشت انجام میداد. نقاط برخورد و تشابه در این دو دین در حقیقت بسیار زیاد بود»

بوبر اعتراف می‌کند که بسیاری از سرودهای کتاب مقدس تحت تأثیر دین زرتشت قرار گرفته است مکنسلمان و لیندمان در تجزیه و تحلیل علمی خود به این نتیجه می‌رسند که انتظار آخرت و قیام مردگان و حسابرسی و قضاوت در باه آنان و امید به ظهور دنیائی نورا باید به

تأثیر معتقدات ایرانیان در دین یهود وابسته دانست.

زولتسر، میلز، زهنر، التهیم، ویدن گرن... به موارد مختلف اقتباس دین یهود از معتقدات پارسیان اشاره می کنند و داوسون در فهرستی بیش از صد مورد نکات مشابه دین یهود و مسیح را ذکر می کند که از دین ایرانیان اقتباس شده است. در همه این اظهار نظرها بخصوص بر روی اعتقاد به حیات پس از مرگ بهشت و جهنم و پایان جهان تکیه گردیده است.

باید توجه کرد که در کتاب مقدس از باغ خدا و یا باغ عدن در قصه آفرینش سخن رفته است و همچنین در بخشهای مختلف به شؤل یا دنیای زیرزمین و سرزمین اموات اشاره شده است، اما نه عدن همان بهشتی است که پس از مرگ نیکوکاران در آن جای خواهند داشت و نه شؤل جهنم فروزان و آتشین بدکاران است. اصولاً تصور گناه و کیفر آن پس از مرگ، عمل صالح و توجه به فضایل اخلاقی و تزکیه نفس و بقای روح به صورتی که بعدها مطرح گردید و در دین مسیح و معتقدات عرفای یهودی رشد یافت، برای اسرائیلیان قبل از تبعید قابل درک نبوده است و بهترین شاهد آن کتاب مقدس است که حتی پس از تبعید تنظیم گردیده است. با وجود این واقعیت صریح و روشن فراوانند محققینی که تعصب مذهبی مانع از تشخیص بی نظر و صحیح آنان می گردد و همانگونه که در مورد گرانت مشاهده کردیم منکر این واقعیت میشوند. آلبرایت دانشمند امریکائی مینویسد: «عالیترین مرحله صفا و احساس باطنی که انسان آشنائی به آن دارد، تجارب مربوط به ایمان مذهبی و اتحاد عرفانی با خداوند، تا آنجا که منابع ما حکایت می کند برای شرق غیر از اسرائیل ناشناس بوده است. ایمان آوردن و کیشی را پذیرفتن به نظر می رسد که در تاریخ روایتی برای اولین بار در تورات با آن آشنا می شویم. حتی در ادبیات یونانی قبل از دوران نفوذ دین یهود به نمونه ای برخورد نمی کنیم. ایده بازگشت از اعمال زشت و شر به سوی یهوه اعتقاد به زندگانی صالح در موعظه های نبی های اسرائیل فراوان است».

پرویس گامی نیز فراتر می نهد و معتقد است که اعتقاد به جهنم و بهشت به عنوان تنها قوم شرق باستان در بین یهودیان شکل گرفت و می نویسد «چرا فقط اسرائیل در بین همه اقوام شرق باستان به مبحث آخرت و بهشت و دوزخ و قضاوت و اعمال قدرت نهانی خداوند دست یافته است؟ فرضیه بنیادی گذشته می توانست در اوگاریت، بابل و یا مصر همانگونه محقق شده باشد که در سراسر اسرائیل زیرا همه در یک استدلال کلی وابسته به جوامع انسانی اند و سرخوردگیهای شعائری، تهدیدهای سیاسی، تحولات اجتماعی، اشتیاق و آرزوهای بشری... در همه اقوام شرق باستان نیز یافت می شود، بدون آنکه در آنها تفکر

اشاتولوژی دیده شود.»

اگر توجه کنیم که حتی در رسالات پایانی کتاب مقدس سخنی از بهشت و جهنم نیست و اگر هم اشاره‌ای می‌شود بطور مبهم و سر بسته است در حالیکه ایرانیان، یکی از همین مردم شرق باستان، قرن‌ها قبل از تنظیم این رسالات به این معتقدات پای بند بوده‌اند، بی اعتباری یک چنین قضاوت‌هایی روشن می‌گردد.

اعتقاد به بهشت و جهنم، رستاخیز، روح یا پایان جهان را نمی‌توان در شمار افتخارات یک قوم و مذهب به شمار آورد و کشف و ابداع آنرا نشانه صحت و استحکام دین دانست. اما در بررسی تاریخی و تحقیق علمی اصولاً واقعیت مطرح است و برای دستیابی به آن شرط اول پرهیز کامل از تعصب است. شاید هم این گونه پیش داوری‌ها ناخودآگاه باشد و گرنه چگونه می‌توان انتظار داشت چنین دانشمندانی مسائل به این روشنی را نادیده گیرند؟

اراده و اختیار

مسئله‌ای که در همه ادیان باستانی بسیار مبهم و نامشخص مطرح می‌گردد تناقض اراده و قدرت خداوند با اختیار و آزادی انسان است.

اگر همه پدیده‌های جهان و حوادث تاریخ را مولود قدرت و خواست خداوند بدانیم مسئولیت بشر به کلی نفی می‌شود. در چنین صورتی کیفر و پاداش برای اعمال غیر اختیاری که انسان انجام می‌دهد بی معنی است و اما اگر بشر را دارای اراده و اختیار بدانیم و او را سازنده تاریخ خود پنداریم و به همین جهت برای او مسئولیت قائل شویم، علم و قدرت مطلق خداوند را نفی کرده‌ایم.

با دقت در روایات تورات در می‌یابیم که نویسندگان این رسالات از دید عامیانه و خامی به حوادث می‌نگرند و اصولاً به تضادها و ناهماهنگی‌های منطقی، پیوند و رابطه اتفاقات و پدیده‌ها... نمی‌اندیشند و تاریخ را در یک سطح صاف بدون عمق مجسم می‌سازند. از یک سو یهوه قادر و عامل مطلق است، اگر فرعون با دستور یهوه مخالفت کند این خود یهوه است که دل او را سخت می‌نماید تا پیشنهاد موسی را نپذیرد اما اگر بلائی نازل می‌شود این یهوه است که چنین اراده می‌کند و سرنوشت جهان را رقم می‌زند. اگر قوم برگزیده خدا به مصیبتی دچار می‌شود، این یهوه است که به پاداش عدم اطاعت اسرائیلیان آنان را دچار شکست و یا مصیبت می‌سازد. حتی نبی‌های اسرائیل اعلام می‌کنند که هیچ بدبختی بدون نظر یهوه در هیچ جای از جهان رخ نخواهد داد. روح خبیث هم متعلق به یهوه است و

اوست که روح شر را می فرستد تا داود را به سرشماری اغوا کند، شائول را دوچار سردرد نماید....

اما از طرفی خدا برای کارزشتی که خود او مسبب بوده است بشر ضعیف و آلت دست یهوه را کیفر می دهد. نه تنها فرعون را به بلا دوچار می سازد که همه مردم مصر را در بلا یا غرق می نماید. داود را سرزنش می کند و شائول را به مرگ محکوم می سازد و....

یهوه ایجاد می کند، یهوه می راند، یهوه عزت می بخشد، یهوه ذلت می دهد، یهوه هدایت می نماید، یهوه فرمان میراند.... ولی معلوم نیست چرا این بشر ضعیف و ناتوان و بی اختیار را مورد خشم و کینه قرار می دهد و او را هر لحظه به جرمی که نمی توانسته مرتکب نگردد شلاق می زند؟!؟

شارحین کتاب مقدس برای آنکه به زبانی این تناقض را مرتفع ساخته و جبران نقص کنند اشاره به آفرینش می نمایند که انسان را خداوند به شکل خود آفرید و مقصود آنست که او هم چون خدا دارای اراده و اختیار است، البته محدود و نه چون خداوند مطلق. پس در مقابل این اراده ای که خداوند به او عطا کرده است از او مسئولیت می طلبد. متأسفانه این برداشت با مطالب تورات تطبیق نمی کند.

اولاً فصل آفرینش تورات بطوریکه بیان شد پس از تبعید تنظیم شده است نه در آغاز ظهور دین اسرائیل علاوه بر این راویان تورات هرگز به خود زحمت نداده اند در باره این مسائل فکر کنند و به این تناقض توجه نمایند بلکه با زبان ساده و عادی مسائل را در کنار هم نقل کرده اند. ثانیاً اسطوره آفرینش بطوریکه خواهیم دید اقتباس از اساطیر شرقی است که قرن‌ها قبل از پیدایش قبایلی به نام اسرائیل شکل گرفته بوده است و در این قصص از شباهت انسان و خدا منظور همسانی شکل و قیافه است نه شباهت در اختیار و اراده.

در سراسر کتاب آفرینش و حتی رسالات متاخر نیز این شباهت شکل و قیافه مورد نظر بوده است. همین شباهت سبب شده است که خدا چون انسان فرمان دهد، سخن گوید، قانون وضع کند خشم و کینه و حسادت... داشته باشد و هرقل و اشعیا و ابراهیم... او را چون مردی مجسم نمایند (در این باره قبلاً بحث شد). خدا انسان را به شکل خود نیافریده است بلکه این نویسندگان تورات اند که خدا را به شکل خود ابداع کرده اند. ثالثاً نظر مصنفین تورات کاملاً عکس آنست که مفسرین بیان می کنند. در تورات خداوند انسان را بدون معرفت خلق می کند و مایل نیست که بشر شعور و معرفت یابد و به او غدغن می کند از درخت شعور و معرفت نخورد. مار یا شیطان که مخلوق خود خداست انسان را اغوا می کند که از این

درخت به خورد. به عبارت دیگر انسان به اراده و اختیار خود دانش و معرفت را بر نمی‌گزیند بلکه شیطان او را منحرف می‌سازد و از ناآگاهی او استفاده می‌کند و انسان را عهد شکن می‌سازد. چون انسان آگاهی یافته چشمانش باز می‌شود. بیهوشی از این که انسان معرفت یافته است متغیر گشته او را از باغ عدن اخراج می‌کند، به عبارت دیگر خداوند مخالف معرفت و اراده آدم است.

آدم و حوا که تنها گناهشان سعی در دست یابی به معرفت بوده است به لعنت ابدی خداوند دچار گشته و شیطان را نیز خداوند بر جان آنان می‌افکند تا پیوسته فرزندان آدم را گمراه سازد. بطوریکه در فصل بعد خواهیم دید بشر باید مطیع بی‌چون و چرای فرمان خداوند باشد و در ترس دائم از او به سربرد. اطاعت از بیهوشی و ترس از او پایه عقل و حکمت و معرفت کتاب مقدس است. بشر نباید به عقل و شعور و اراده خود متکی باشد زیرا گناه بزرگ آدم که سبب هبوط او شد همین انتخاب مصیبت‌زا بوده است. در چنین برداشتی چگونه می‌توان عقل و اراده مطلق خداوند را با شعور و اراده بشر هماهنگ ساخت؟ و پاداش و کیفر را توجیه نمود؟

در پایان این بحث نظری یکی از متفکرین یهودی که او را از مفسرین بزرگ و فلاسفه برجسته قرون وسطی خوانده‌اند، دربارهٔ آمرزش، پاداش و کیفر، بهشت و جهنم... بیان می‌نمایم تا توجه شود که اگر عارفان و صاحبان اندیشه به جای آنکه از برداشتهای معبدی و مکتبی کمک گیرند، به اندیشه و عقل خویش تکیه نموده و از باطن و درون خویش یاری جویند به نتایجی دست خواهند یافت که اغلب با توجیه مکتبی توافق ندارد. موسی بن میمون (موشه بن میمن) ۱۱۳۵-۱۲۰۴ چنین می‌نویسد:

«درباره آمرزش و پاداشی که با انجام دستورات موسی نصیب یهودیان می‌شود دسته‌های مختلف دارای عقاید متفاوت می‌باشند. برخی فکر می‌کنند که پاداش آنها بهشت است، جایی که بدون زحمت بدنی تمام لذات در دسترس آنان خواهد بود. بعضی به امید ظهور مسیح و نجات دهنده هستند که در سلطنت او همه در آرامش و آسایش زیسته و حیات ابدی خواهند یافت... ولی به نظر می‌رسد آمرزش واقعی و حقیقی آنست که انجام وظیفه به خاطر خود وظیفه صورت می‌پذیرد...» بن میمون برای توجیه نظر خود کودک را مثال می‌زند که او را برای تعلیم به مکتب می‌برند و برای تشویق به درس خواندن وعده‌هایی به او می‌دهند و هر چه بچه بیشتر رشد می‌کند این وعده‌ها نیز کاملتر می‌شود تا جائیکه بالاخره به او می‌گویند اگر علم و دانش اندوزی طبیب و معلم، قاضی... خواهی شد و از

احترام و قدرت و ثروت برخوردار می‌گردد. ابن مینمونه می‌گوید این وعده‌ها مستحسن نیست ولی محدودیت درک بشر آنها را ایجاب می‌کند و تا زمانیکه درک نمی‌نماید معرفت و دانش را باید به خاطر خود علم تعقیب نماید مجبوراً باید از اینگونه تشویقها بهره گرفت. عقلاً این گونه دانش اندوزی را آموختن بی تقوی توجیه کرده‌اند و مقصود آموختن موضوع و یا عمل کردن کاریست نه به خاطر آن موضوع بلکه برای هدفی که ما را از آن برحذر داشته‌اند. بالاخره اشاره می‌کند به گفته میثنا «تعلیم گرفتن را به خاطر تاجی که موجب اعزاز و احترام می‌شود نه برای بیلی که با آن چاله حفر کنی انجام ده».

به عبارت دیگر از نظر بن میمون بهشت و جهنم در خود ماست و باید نیکی را به خاطر نیکی انجام داد. این برداشت یک اندیشمند یهودی کاملاً شبیه نظریات یک عارف هندو یا مسلمان و یا یک صاحب اندیشه زرتشتی است که در دعای معروف خود آئیم و هو چنین راستی بهترین نعمت است و هم مایه سعادت از آن کسی است که راست می‌زید تنها به خاطر راستی. عارف آگاه که از برون رسته و به درون وابسته، از ما و منی گسسته به حق پیوسته است، نه یهودی است نه نصارا نه زرتشتی... که انسان است. انسانی حقیقت جو و تسلیم به حق و راستی و رها از پیرایه‌ها که جز نیکی نمی‌اندیشد و نیکی را فقط به خاطر نیکی ارج می‌گذارد.^۱

۲- ترس از خدا

بطوریکه در بخش گذشته دیدیم تبعیت از دستور خدا در درجه اول نه برای آمرزش و یا دست یابی به کمال است و نه برای سلامت روح و تامین نظام صحیح جامعه بلکه بیشتر برای ترس از خدا و قدرشناسی از اعمال اوست. دانشمند آلمانی روکر که رساله‌ای در این باره نوشته و این مسئله را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است به این نتیجه می‌رسد که «در اعتقاد اسرائیلیان تاریخ نقش بسیار مؤثری دارد. در تفکر نسبت به خدا آنها به معارف آبستراکت و مجرد، آنگونه که وجود خدا ایجاب می‌کند، تکیه نمی‌کنند بلکه از حوادث تاریخ که به عنوان اعمال قدرت او درک می‌نمایند نتیجه‌گیری وجود مطلق خداوند از نظر فلسفی فکری اسرائیل را به خود مشغول نمی‌سازد بلکه اعمالی که یهوه در مورد قوم خود انجام داده است آنها را به خود متوجه می‌سازد». محقق آلمانی فون راد نیز به همین نتیجه می‌رسد.

۱- در قرآن نیز شواهد فراوانی وجود دارد که در جای خود مطرح خواهد شد

در کتاب مقدس دو اصل دائماً تکرار می شود، قدرت خداوند و خدمتی که به قوم خود با اعمال قدرت انجام داده است، ترس از خداوند که در صورت عدم اطاعت از او با همان قدرت رها بخش خود هلاکت و فلاکت به بار خواهد آورد. در ۶/۲۰ چنین آمده:

«هر گاه پسرت فردا از تو پرسید چرا به دستورات و قوانین و فرامینی که خداوند ما یهوه شما را به اجرای آنها موظف ساخته است باید عمل کنید؟ پس توبه او پاسخ ده: ما غلامان فرعون در مصر بودیم و یهوه ما را با زور بازوی قدرتمند از مصر به خارج هدایت کرد. یهوه در حضور ما معجزات بزرگ و نشانه های نابود کننده بر مصریان و فرعون و همه خانواده او وارد ساخت. ولی ما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به سرزمینی که به پدران ما با سوگند وعده کرده بود، هدایت کند و آنرا به ما عطا نماید. یهوه ما را موظف ساخت تا به همه این دستورات عمل کنیم و از یهوه خدای خود در هراس باشیم تا در تمام عمر زندگی خوب داشته و اوحیات ما را حفظ کند، آنگونه که امروز به ما می گذرد.» و در گذشته نیز دیدیم که در همین فصل کيفر کسی را که به دستور خدا عمل نکند چه گونه بیان کرده است. در تورات سل و تب و مرض و قحطی و بلا و... تا حد خوردن بچه های خود در شمار تهدیدها و وعده های یهوه ذکر شده است. در هیچیک از رسالات کتاب مقدس نیامده است که این دستورات برای سعادت و شکوفایی بشر است و اگر مردم به آن رفتار کنند تزکیه و تصفیه شده و کمال و جمال خواهند یافت. این اعمال فضایل انسانی نیست بلکه در یک رابطه بین یهوه و قوم او میثاقی برقرار گردیده که یهوه قوم خود را محافظت خواهد کرد و در مقابل نیز قوم او باید او را اطاعت کند و جز به او به دیگری سر فرود نیاورد. حتی در دوران پس از تبعید هنگامیکه یهوه صورت جهانی به خود گرفته و خالق و سرور همه جهانیان شده است باز رابطه او با یهودیان خاص و یگانه است و آنها قوم برگزیده او هستند و این دستورات برای آنهاست تا در اجرای آنها به میثاق خود عمل کنند. به همین جهت نیز پایه همه عبادات ترس از یهوه است نه عشق به او، نه عشق به انسانیت و نه میل به کمال و کشش به سوی فضایل. این فقط قوم برگزیده یهوه است که با او میثاق بسته است و در مقابل نیز خدا به این قوم دستوراتش را ابلاغ کرده است و آنها را موظف به اجرای دستورات خویش ساخته است.

در کتاب قانون دوم تقریباً در هر بخشی بارها به این موضوع اشاره میشود که یهوه ما را از مصر خارج ساخت و معجزاتی در مقابل چشم ما انجام داد، در بندهای ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴... این موضوع تکرار میشود و جالبست که حتی در فصل شیوخ یهوه به ابراهیم این واقعه را توضیح می دهد که قوم تو چهار صد سال در مصر به

بندگی مشغول خواهد بود و من او را نجات میدهم. نجات بنی اسرائیل و معجزات یهوه محور اصلی کتاب مقدس است و بقول روکر این موضوع از مهمترین دلایل برای موظف کردن بنی اسرائیل به اجرای فرامین یهوه و قوانین کتاب است که به اشکال مختلف مطرح شده است. در ۱۲/۱۰ فقط یک چیز را یهوه از قوم خود انتظار دارد که او از خدای خویش به هراسد و از راهی که او نموده پیروی کند. در کتاب لوی‌ها که یک رساله خالص تعلیماتی و روحانی معبدی است یهوه اسرائیل را به خاطر یک عمل نیک و یا نشان دادن محبت و عشق خود برنگزیده است و آنها را نجات نه بخشیده است بلکه بخاطر خودش تا قومی متعلق به خود داشته باشد و خدای آنان باشد. روکر مینویسد که «در کتاب دوم قانون (۶/۲۰۷) یهوه از روی خیرخواهی و محبت به نجات اسرائیل میپردازد و در مقابل نیز از آنان توقع اطاعت دارد ولی در لوی و کتاب قوانین شرعی و دستورات مقدس به وضوح مسئله به شکل دیگر طرح میشود و یهوه بخاطر قوم خود اعمال قدرت نمی‌کند بلکه در درجه اول بخاطر خودش به چنین کاری دست می‌زند. او قوم اسرائیل را از مصر خارج ساخته تا آنها او را چون خدای خویش پرستش کنند. نتیجه رهائی از مصر فقط آزاد شدن این قوم نیست بلکه در عین حال بنده و خادم یهوه شدن است».

در ۱۵/۲۸ آمده اگر دستورات یهوه را عمل نکنی و بدرستی خدمت به اونمائی در شهر و کشورت نفرین کرده خواهی شد و مزرعه و خان و مان، تن و مال و چشم و... تو ملعون خواهد گردید. و همه بلایای جهان بر تو نازل خواهد شد. با زنت دیگری خواهد خوابید... و خلاصه یهوه تو را نابود خواهد ساخت. جالبست حتی در آن زمان که یهودیان با علم و حکمت و دانش یونان و بابل و ایران آشنا شدند و رسالات پند و اندرز و حکمت سلیمان را تنظیم نمودند، که از عالیتین و مهمترین رسائل تعلیماتی آنان بشمار میرود، باز هم هنوز پایه اعتقاد و ایمان به خدا را ترس و وحشت از او توجیه مینمایند و بنیان و اساس معرفت و حکمت زندگی وحشت از خدایان میشود ۱/۷ پند و امثال

در این برداشت، چون عقل انسان ناقص است و خداوند عقل کل میباشد، کتاب خدا کلام اوست و کلام خدا حقیقت است، پس حکمت واقعی ترس از خداوند و اجرای بی چون و چرای دستورات و اوامر اوست. انکه به کتاب عمل نماید به منبع عقل و کمال دست یافته است و از حکمت واقعی برخوردار است. دیوانگی و سفاهت شک و تردید در کلام خداوند و دستورات کتاب مقدس است. پس در منطق این رسالات عاقل و دیوانه مفهوم معمول را ندارد و عاقل واقعی کسیست که به کتاب مقدس ایمان آورد و از خدا بترسد

و دستورات کتاب را عمل نماید و دیوانه شخص بی ایمان و متجاوز به تورات است. در ۳/۵ آمده: با تمام قلب به یهوه توکل و اعتماد نما. بر هوش و عقل خود اعتماد مکن و راه خویش را بر آن بنا مساز. ... خود را عاقل بدان و از خدا بترس و از شر فرار کن»

در کتاب مقدس، بخصوص در مراحل اولیه، سعی میشود از یهوه یک خدای قهار و جبار و قدر قدرتی بسازند که با کوچکترین انحراف شلاق عذاب خود را فرود می آورد. زیرا فقط ترس و هراس است که باید بنی اسرائیل را مجبور به اجرای شعائر معبدی سازد تا وجود روحانیون و دین شعائری آنان حفظ شود. حتی موسی، بزرگترین شخصیت قوم یهود، که بنا به موقعیت نبوت و رسالت خویش، باید بزرگ مردی با فضیلت، صبور و مهربان باشد، تحت تاثیر هیبت مخوف و ترسناک یهوه به مردی خشن و زود رنج و پر قساوت مبدل میشود. فروید به اشتباه مینویسد که اسرائیلیان صفات خدا را که خصمناک، زودرنج و شقی و سخت گیر است از موسی به یهوه منتقل نموده اند، در حالیکه عکس این برداشت صحیح است. موسی یک دوران کوتاهی با یهوه است و پس از آن نیز در صفات یهوه تغییری حاصل نمی گردد. علاوه بر این صفات یهوه از استنباط کلی اسرائیلیان سرچشمه گرفته است، که فقط ترس از خدا ضامن بقای آنان است. در تورات موسی مرد تند و خشن ارائه میشود که یوشع را شماتت می کند چرا با خود زنان و بچه ها را به اسارت آورده است و آنها را یکسره از دم تیغ نگذرانده است و همانجا دستور قتل عام این اسرایا همه این زن و بچه ها را میدهد در ۱۳/۱۰، د موسی افتخار می کند که به امر و کمک خداوند شصت شهر بزرگ را در سر راه خود نابود ساخته و در آن سرزمینها تمام مردان و زنان و حتی پیران و کودکان را قتل عام و اموالشان را غارت کرده است.

در بازگشت از کوه سینا وقتی می بیند که اسرائیلیان بت ساخته اند خصمناک میشود و دستور قتل عام اسرائیلیان را میدهد که پس از کشتار سه هزار نفر از آنان آرام میشود. اما این موسی نیست که به اختیار چنین اعمالی انجام میدهد بلکه این یهوه است که به نبی خویش دستور داده و موسی فقط مجری اوامر خدای خود یهوه است. در بسیاری از روایات موسی در حضور یهوه با ناله و التماس تقاضای بخشش گناه اسرائیلیان را مینماید و با صبر و تحمل بهانه گیری های آنان را برخورد هموار میسازد. حتی گاهی موسی از خدا تقاضا و تمنا کند که در خشم و غضب عمل ننماید - ۶/ مزمو ۳۲/۱۱. خ. اما دستور قتل و غارت و کشتن و سوزاندن به یهوه نسبت داده میشود. اوست که حتی دستور میدهد اسرائیلیان را چون مرغ بریان به سیخ کشند و در مقابل خورشید سوزان کباب کنند. اوست که فرمان

میدهد به خاطر کوچکترین خطائی زن و بچه و احشام و حتی سگ و گربه آخان را آتش زنند و خطاکاران را سنگسار نمایند. اوست خدای جبار و قهار، متعصب، حسود، خود خواه و منتقم، مکارتتر از مکر کنندگان، کینه جوئی که گناه پدر را برده ها نسل بعد منتقل مینماید، خشمگین و بی رحم و جباری که گناهکاران و نافرمانان را در آتش غضب خود می سوزاند....

هنگامیکه اسرائیلیان به سوی کنعان سرا زیر میشوند به فرمان یهوه باید همه موجوداتی که در این سرزمین نفس می کشند نابود سازند و شهرها و خانه های آنان را به آتش کشند. و همه اموان آنان را غارت کنند. حتی گاهی اراده یهوه بر این تعلق می گیرد که همه اموال غارت شده را نیز نابود سازند، که این منطقه وقف او شده است. نابود ساختن این موقوفه یک وظیفه مقدس دینی است ۱۹-۱۳/۱۳. این شهرها با تمام ساکنین و اشیائی که در آنهاست باید چون یک آتش نیاز تقدیم یهوه گردد و پس از آنکه این قرار گاه ها بصورت یک قربانی برای یهوه نابود و سوزانده شد هیچ کس حق دوباره سازی آنها را ندارد و برای همیشه باید بصورت یک تل خاکستر باقی بمانند. بنا به روایات کتاب یوشع بنی اسرائیل این جنگ مقدس را با کنعانیان آغاز کردند و دستورات یهوه را در مورد کشتار و سوزاندن موقوفه یهوه انجام دادند. ۸-۶ یو. در ۷-۷ یو آمده که در تصرف شهر آبی که وقف یهوه شده بود، تمام جانداران آن کشته و سراسر شهر ویران و نابود شد ولی در این میان یهوه پی میبرد که چیزی از اشیاء موقوفه باقی مانده و هنوز از میان برده نشده است. او یوشع را برای این نافرمانی م غضوب میسازد. یوشع به تحقیق میپردازد و بالاخره در می یابد که شخصی بنام آخان (عمخان بن کرمی) ۲۰۰ شکل نقره و یک شمش طلا را از بین برده و برای خود مخفی کرده است. آخان خود به این گناه اقرار می نماید. پس به امر یهوه این طلا و نقره با آخان و زن و فرزندان و تمام فامیل، مستخدم و حشم و خران او را به دره آخور می برند و در آنجا او را با تمام بستگانش سنگسار کرده و سپس همه آنها را آتش زده می سوزانند!! هر چند این روایت مسلماً یک قصه است ولی در هر حال معرف قساوت و شقاوت او یان و تبلیغ کنندگان آنست. اصولاً صفات خدای هر قوم معرف شخصیت و هویت اخلاقی آن قوم است. در فرهنگهای باستانی برجسته ترین صفات و عالیترین مشخصاتی را که مورد توجه عمومی بوده است به خدای خویش نسبت میداده اند.

در کتاب مقدس سه نوع وقف یهوه، که به حرم یا خرم معروفست، دیده میشود (تحریم) ۱- بصورت نذر و وقف: «آنچه را که کسی از متعلقات خود بصورت انسان، بهائم و زمین و

محصول آن وقف و نذریهوه مینماید اجازه فروش یا تعویض آن نیست. آنچه وقف میشود مقدس است و به یهوه تعلق دارد. اجازه باز خرید انسانی که وقف شده نیست و او باید گشته شود ۲۷/۲۸ لوی^۱.

۲- بصورت مجازات گناهی که مرگ سزای آنست، مانند قربانی دادن به خدایان دیگر ۲۰-۲۲/۱۹ خ که مرتکب باید وقف به نابودی گردد.

۳- وقف یک شهر یا سرزمین و یا یک سپاه به نابودی، که بخصوص در سراسر کتاب یوشع به آن عمل میشود. در اینحال آنچه وقف یهوه میشود باید بکلی نابود گردد و هیچ چیز از آن باقی نماند که در اینصورت عامل یا عاملین گناهی عظیم مرتکب شده اند و چون آخان باید به سزای خود رسند. حتی شائول نگید و مسیح یهوه در جنگ با امالکیتها مامور وقف آنان برای یهوه می گردد و چون چند گاو و گوسفند را به عنیمت می گیرد یهوه بر او خشم نموده و بالاخره نیز به خاطر این نافرمانی و شکستن تحریم سلطنت او را مضحمل و خودش را به شمشیر دشمنان می سپارد. - ۱۵/۱ س^۱.

در تمدنهای قدیم به نذر و وقف اسیران برای خدایان و معابد آنان زیاد بر خورد می کنیم. در مصر بر دیوارهای معابد، بخصوص معبد آمن در کارناک، این منظره مجسم شده است. در هاری نیز اثری به دست آمده است. حتی در امریکای جنوبی هم به اینگونه قربانی ها فراوان بر خورد می کنیم که بخصوص در بین آزتک ها هزاران اسیر را آتش نیاز معابد می کردند. اسرائیلیان مسلماً ایده نذر و وقف انسانرا از اجداد بدوی خود و یا تمدنهای مجاور اقتباس کرده بوده اند. هر چند در جامعه اسرائیلیان ممکن است حوادثی که در کتاب یوشع روایت شده است به این صورت رخ نداده باشد ولی مطالعه این قصص، که راویان آنها بسیار معمولی و عادی آنها را بیان نموده اند، خواننده را به طبع خشن و روح بدوی و قساوت این مردم آشنا میسازد. بخصوص که مورخین کتاب مقدس این قساوتهای وحشتناک را به یهوه و خداوند خود نسبت میدهند و دستورات کتاب را کلام خدا و وحی الهی توصیف می نمایند.

در کتاب مقدس اغلب روایت میشود که فرمانده یا امیری عهد می کند که اگر یهوه شهری را به او تسلیم نماید تمام ساکنان آنرا نذر و وقف یهوه نماید. مثلاً در ۲۱/۳ ن آمده

۱- در این دستور صریحاً قربانی انسان مطرح گردیده است که به آن توجه نکرده اند. در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت.

است «اسرائیل به یهوه عهد کرد اگر تو این قوم را به اختیار من سپاری پس همه شهرهای آنرا برای نابودی نذر تو خواهم کرد. یهوه به اسرائیل گوش فرا داد و کنعانیان را به زیر تسلط آنها در آورد و اسرائیل همه شهرهای آنرا وقف به نابودی برای یهوه کرد. از اینجا است که این مکان حُرَقه نامیده میشود».

حُرَمه به معنی مکانی است که وقف به نابودی برای یهوه میشود.

از این روایت چنین برمی آید که یهوه از قتل عام زن و بچه های بیگناه لذت میبرد و کشتار موجودات زنده و تقدیم به یهوه به صورت آتش نیاز، تجلیل از او محسوب می گردد.

در ۶/۱۷ یوه، تمام شهر اریحا و آنچه در آن است باید به افتخار یهوه وقف به نابودی شود.... در ۱۵/۳۳ س^۱ شائول همه امالکیت ها را قتل عام می کند و فقط شاه انان اگاگ را در غل و زنجیر اسیر میسازد. چون شموئیل نبی آگاه میشود برای آنکه این نافرمانی شائول را جبران کند فرمان میدهد شاه را با دست و پای بسته در زنجیر پیش او آورند و نبی یهوه برای خوشنودی خداوند در گیلگال (جلجال) و در مقابل چشمان یهوه اگاگ (آجاج) را قطعه قطعه مینماید. در کتاب قانون دوم (سفر تثنیه) این دستور یهوه بصورت یک قانون تدوین شده است «در شهرهایی که یهوه خداوند تو آنها را ارضیه ات میسازد اجازه نداری هیچ نفس کشی را زنده گذاری بلکه باید هتیت ها، آموریت ها، کنعانیان، پرزیت ها، هیویت ها و یبوزیت ها را وقف به نابودی نمائی، آنگونه که یهوه خدایت وظیفه تعیین کرده است» — ۲۰/۱۶ د این وظیفه وقف شهرها به نابودی حتی قبل از ورود به کنعان نیز روایت شده است. در ۲/۳۱ یهوه سیحون شاه و سرزمین او را با تمام جاندارانش در اختیار موسی قرار می دهد تا همه آنها را هلاک سازد و از مردان، زنان، کودکان و پیرمردان هیچکس را زنده نگذارد.

غیر از این صحنه ها روایات بسیار دیگری از قسات یهوه گزارش می شود. مثلا در ناحیه شیتیم (شطیم) اسراییلیان با زنان موآبیتها نزدیکی کرده و به خدای آنان بعل پگور (فغر) سر فرود می آوردند. یهوه آتش خشم و غضبش شعله ور می گردد و به موسی فرمان می دهد همه سران قوم را برای من به سیخ کشیده بر سر ستونها بزن تا در مقابل خورشید کباب شوند (آتش نیان) و آتش خشم من فرو نشیند. در این میان مردی اسراییلی وارد می شود که زن موآبیتی خود را به حضور موسی و دیگر برادران خویش (اسراییلیان) می آورد. اسراییلیان از این فاجعه که یکی از آنان با زنی غیر اسراییلی ازدواج کرده است برآشفته و به دور خیمه اجتماع کرده

و شیون و زاری می کنند. از این گناه عظیم یهوه برآشفته و همه قوم را به مرض مبتلا می سازد، تا همه آنان را نابود سازد^۱.

(فینخاس) پینخاس کاهن نوه هارون نیزه خود را به دست گرفته آند و را به هم می دوزد. یهوه به موسی می گوید:

نوه هارون پینخاس سبب شد که خشم من در باره اسرائیلیان فرو نشیند. او در بین آنان به خاطر من به هیجان آمد و مرا مجبور کرد که اسرائیلیان را در تعصب و غیرت پر شور و مفرط خویش نابود نسازم! ۱۱-۲۵/۱ ن در ۱۷/۱۳ حتی یهوه دستور می دهد که اگر عزیزترین کسانت تورا تشویق نمایند به خدایان دیگر خدمت کنی نباید رحم و شفقت نشان دهی بلکه باید اولین کسی باشی که دست بروی او بلند کرده و آن عزیزت را سنگسار نمائی. اینگونه خشونت لازمه تعصب دینی و خاص ملایان و کهنانت معبدی است که هر جنایتی را در راه تشبیت اصول اعتقادی خود عبادت توجیه می کنند. این یهوه نیست که چنین هراسناک و انتقام جوست بکله این ملایان متحجر بدوی و سامیان خشن و پرقساوتند که یهوه را اینگونه مجسم می سازند و او را چون شاهان مستبد و خودخواه آکادی و آسوری معرفی می نمایند. موسای مصری مسلماً نمی توانسته است چنین وحشی درنده خوباشد و خدای او هرگز کشتار را خدمت و قربانی انسانها را به صورت لذت نمی پذیرفته است.

شدت این قساوت یهوه و هراسناک جلوه دادن قدرت او به حدی است که مارکیون از پایه گذاران مسیحیت عرفانی بر علیه تورات و خدای آن می شورد و با حرارت و شدت تمام او را متهم به سنگدلی، خرده گیری... می کند و معتقد است که حتی عدالت او نیز در حد قانون قصاص است (چشم به چشم، دندان به دندان...) که می توان تو خالی بودن آنرا درک کرد. خدای تورات وجودی متزلزل و پیمان شکن است و قوانین و دستورات اخلاقیش اغلب قابل تردید و پراز تناقض است... البته مارکیون برای برتری دادن خدای انجیل، که از نظر او همه عشق و گذشت و رحمت است، برای خدای تورات این نظریات را مطرح می سازد و نمی توان گفت اظهار نظر او خالی از تعصب است ولی با وجود این توجه به

۱- این طرز فکر که به موسی نسبت داده میشود بطور مسلم متعلق به بعد از تبعید و زمانی است که کاهنان یهود برای حفظ موقعیت خویش امتزاج یهودیان را با اقوام دیگر شدیداً ممنوع میسازند. در این روایت که از زبان موسی نقل میشود راوی مایل است نشان دهد ازدواج با غیر یهودی تا چه حد خطرناک است که یهوه حتی همه قوم را ممکن است به خاطر این گناه هلاک سازد!!

اعتقاد یک مسیحی قرن دوم میلادی که تماس مستقیم با جامعه یهودی آن دوران داشته است بسیار آموزنده است. از همین دوران لینچ کردن گزارش می شود که به دستور روحانیت یهودی آنکه کفر گوید و به مقدسات توهین نماید مستحق این کیفر شناخته می شد و چنین بینوایی را از بلندی پرتاپ کرده ماموری در پائین سنگی بر فرق او می کوبید یا او را سنگسار کرده و خود مردم محکوم را له و خرد می نمودند. این قساوتها که قرنهای متمادی پس از تبعید هنوز باقی بود نمونه ای از قساوت بدویان صحراگرد است که به یهودیان شهرنشین نیز منتقل گشته بوده است و به خصوص روحانیت معبدی برای تثبیت موقعیت و تشکیلات دینی از این قساوت کمک می گرفت و آنرا با حماقت خویش توأم می ساخت. یکی از نشانهای بارز و روشنی که یهوه موسی دارای چنین صفاتی نبوده است گفتار نبی های قبل از تبعید است که صورتی به کلی متفاوت از یهوه تورات ارائه می دهند و در برخی از رسالات و مزامیر پس از تبعید نیز از خشونت و قساوت شدید یهوه اسرائیل نشانی نیست.

در مراحل اولیه ظهور دین یهوه پرستی گناه عظیم سرفرود آوردن به خدایان دیگر غیر از یهوه است و هراس از انتقام وحشتناک یهوه حسود و غیور. ولی هنگامیکه رفته رفته دین شعائری توسعه می یابد و قوانین و مقررات و دستورات معبدی شکل می گیرد ایمان و تدین بر مبنای اجرای این دستورات مشخص می گردد. این دستورات که کلام خداست باید بی چون و چرا و بدون تفکر و تعقل موبه مو عمل شود. در غیر این صورت تخطی از فرمان یهوه خشم او را بر خواهد انگیخت.

هنگامیکه خدا از پیش بجای انسان تصمیم گیرد و راه او را دقیقاً مشخص سازد، زمانیکه همه کوشش فکری بشر باید به این محدود شود که دستورات خدا را دریافت کرده و اعمال خود را با آنها منطبق نماید و منطق او فقط محدود به تشخیص روایت صحیح و نادرست گردد... در آن حال عقل و شعور بشر محکوم به تعطیل خواهد شد. ما به روشنی می بینیم که سینود یهودیان و کنسلی مسیحیان^۱ هرگز برای تعقل و تفکر در خوب و بد و صلاح و زیان مسائل مذهبی صالح نبوده است بلکه چون خدا قبلاً بجای انسان تصمیم گرفته است

۱- بطوریکه دیدیم در دین زرتشت مسای تقوی راستی و دانائی است که اصولاً راستی و اندیشه نیک مولود دانائی میباشد. در گاتاها نیز هیچگونه دستور و قانون و شعائری توصیه نشده است. در دین مسیح نیز عیسی هیچگونه قانون و شعائر و حدودی را تبلیغ نمی نماید. با وجود این روحانیت زرتشتی و مسیحی بجای زرتشت و عیسی کلام خدا را جعل کرده اند و مومنین را موظف به اجرای اوامر خدا!! نموده اند.

تجمع خبرگان دین فقط برای تشخیص تطابق تعلیمات با کلام و دستورات خدا از راه اخبار و احادیث می باشد. شرط اولیه اجتهاد برای خبرگان تقوی و ترس از خدا و آگاهی به دستورات اوست. ترس از خدا پایه و مایه حکمت و معرفت است و مجتهد و حکیم واقعی در منطق دین یهود و اغلب ادیان دیگر کسی است که به کلام خدا آشناست و از او هراس دارد. به همین علت است که در رسالات و نظریات روحانیون خبره و مجتهدین جامع الشرایط یهود اغلب به مسائلی برخورد می کنیم که در حد انسان بالغ نیست، زیرا آنها در برداشت این مسائل عقل و شعور خود را از کار انداخته اند و فقط به روایات پرداخته اند.

یکی دیگر از علل تلقینی وحشت و هراس از خدا و تجسم خدای قهار و ترسناک برداشت خاصی بود که اسرائیلیان و یهودیان اولیه پس از تبعید نسبت به دین داشتند. چون در این ادوار دستورات اخلاقی و فضایل و کمالات انسان و نیل به تعالی مورد نظر نبود و حتی اعتقاد به روح و جهان پس از مرگ و پاداش و کیفر نیز بطوریکه دیدیم بسیار نامشخص بود، مجبوراً می بایستی با تلقین وحشت و هراس از خدا مردم را مجبور به پیروی از دستورات مذهبی و اطاعت از واسطه ها و دلالتان دین کرد.

دینی که تمام دستورات آن بر مبانی شعاعی استوار است و فقط میل و اراده خدا علت تدوین آن دستورات می باشد می بایستی با تبلیغ ترس و وحشت از این خدا و انتظار و امید و درخواست از او میل به انجام وظیفه را تقویت نمود. برای آنکه به نظر نویسندگان کتاب مقدس نسبت به دین آشنا شویم به نقل حکایتی از این کتاب می پردازیم: ۴۱-۲۴/۱۷ش ۲
پس از آنکه شاه آسور دولت شمالی اسرائیل را متصرف می شود از نقاط مختلف بابل مانند حمات، عوآ، کوت... گروه هایی را در شهرهای سامره مستقر می سازد چون آنها از وجود یهوه، که او را خدای سرزمین می نامند، خبر ندارند به او احترام نمی گذارند. یهوه هم برای تلافی شیرهایی را بین این مردم می فرستد تا آنها را دریده و بخورند. به شاه آسور خبر می دهند مردمی را که توبه سامره فرستادی بلد نیستند چگونه به خدای سرزمین احترام گذارند و این خدا شیرانی را بین آنها فرستاده است. پادشاه آسور فرمان می دهد که یکی از کاهنین آن سرزمین را که به تبعید فرستاده بود بازگردانند تا به مردم بیاموزند چگونه باید حرمت خدای کشور را نگاه دارند. این کاهن به مردم آموخت آنها به چه طریق باید به یهوه احترام گذارند. پس آن اقوام هر یک برای خود خدائی ساخت و آنها را در معابد بالای تپه ها قرار داد که توسط مردم سامره بر پا شده بود. هر دسته از این مردم خدای خود را می پرستیدند و در کنار آنها به خدای سرزمین با یهوه احترام می گذاشتند. و برای او از بین

خودشان کاهنی برگزیدند... یهوه گفته بود که در کنار او خدای دیگری نپرستند ولی آنها به این گفته گوش فرا ندادند و در کنار او به بت‌های خود خدمت کردند «آنچه پدران انجام دادند فرزندان آنان نیز همان کار را تا امروز ادامه می‌دهند.» یهوه خدای این سرزمین است حق آب و گل دارد و باید به او احترام گذاشت و انجام شعائر مذهبی نشانه احترام به یهوه است. برای هدایت و سلامت مردم. قربانیها و دعاها و... یا هسته مرکزی دین یهوه خواست یهوه است. باید از او هراس داشت و خواست او را عمل کرد و گرنه شیر درنده بین آنها خواهد فرستاد تا همه آنها را بدرد!! انکه به سرزمین یهوه قدم می‌گذارد باید به او احترام گذارد، همانگونه که دیدیم اسرائیلیان نیز در سرزمینهای دیگر به خدایان آنان احترام می‌گذارند زیرا آنها در آنجا دارای قدرند.

بسیاری از محققین معتقدند که فعل *یَرَعَ* (بره) در عبری به معنای لرزیدن است و این همچنین اصطلاحی است که در تورات برای ترس از خدا آمده است و *یَرَعَت* یهوه با ترس و لرز و وحشت از یهوه توأم است. در کتاب مقدس این چنین ترس پایه ایمان است که مقصود واقعاً هراس داشتن است نه احترام و مراعات. اما یک چنین ترسی سبب تزلزل و بی شخصیتی می‌شود. اگر دستورات خدا برای سعادت بشر و کمال او باشد عشق و محبت و احترام موجب اجرای این دستورات می‌گردد ولی چون این چنین برداشتی در کتاب مقدس، به خصوص در مراحل اولیه، وجود نداشت باید به همان ترس از یهوه متوسل می‌گشتند. روگر می‌نویسد: «در نسخه کاهنین به هیچ‌گونه استدلال اجتماعی برخورد نمی‌کنیم. نظر نویسندگان چنان به آن چیزهایی که برای یهوه مقدس دانسته شده و باید انتخاب شود، دوخته شده است که اندیشیدن به برادران محتاج را از یاد برده است.» روحانیت کلیسایی و معبدی چنان غرق در اوهام و اوراد و نجس و پاکی و حرام و حلال شرعی است که اندیشیدن معقول و انسانی را فراموش می‌کند و فلاکت‌زا می‌شود. همه این کشتارها و جنایاتی که در طول تاریخ تمدن بشر به وقوع پیوسته و پیروان ادیان مختلف را به حد حیوانات درنده تنزل داده است، نتیجه همین توجیه غلط از خدا و دستورات اوست. هر قوم و طایفه و ملتی خدا را وابسته به خویش توجیه می‌کند و به وراثت و اعتیاد، نه با عقل و اندیشه، مشتی آداب و رسوم و حدود و دستورات را به او نسبت می‌دهد و معتقدین معتاد به شعائر موروثی دیگر را مرتد و منحرف و دشمن خدای خود می‌دانند که نابودیشان موجب رضای او خواهد شد. ترس از خدای قهار و جبار و منتقم موجب قهر و قساوت می‌گردد و محبت و عشق و شیفتگی به خدای هستی بخش، که خود مهر و صفا و گرمی و حیات مطلق

است، ایجاد گذشت و آزادگی و روشندلی می کند.

خدای یهودیان پس از تبعید بسیاری از صفات اسرائیلی را از دست داد و مشخصات نوینی به او نسبت داده شد ولی هرگز در تجرد و وحدت کمال نیافت و رعب و ترس از خدا جای خود را کاملاً به مهر و عشق و رحمت نداد. یهوه حتی در آخرین رسالات کتاب مقدس خدای یهودیان است و آنها قوم برگزیده او هستند که بالاخره همه در صیون مسکن خدا جمع خواهند شد و یهوه مجدداً آنانرا در آغوش خواهد گرفت. تورات تنها دستور و قانون خداوند است و فقط قوم یهود است که با یهوه میثاقی دارد و با اجرای فرامین خدای خود رستگار خواهد شد. در همین فرامین آمیزش با اقوام دیگر ممنوع است و آنکه جز یهوه خدا بپرستند و دستورات او را اجرا نکنند و با دیگران آمیزش نماید مهدورالدم است. اصولاً برگزیدگی قوم یهود کاملاً مخالف توحید و مطلقیت خداست.

حتی در بیان نبی های نزدیک به ظهور مسیحیت زبان تورات را احساس می کنیم. هرقل همانگونه خدا را انسان گونه، مهیب و وحشتناک تجسم نموده و در مومنین تلقین ترس و رعب از او می نماید که کاهنین دوران داود و سلیمان و او نیز رضایت یهوه را در اجرای صحیح شعائر و آداب قربانی و تشریفات معبدی تبلیغ می کند و مبنای تعلیمات دینی خود را به جای فضایل انسانی بر دستورات شعائری می گذارد. مَلَخِیا (ملکی) که آخرین رساله عهد عتیق بنام اوست از قول یهوه چنین اعلام می کند ۱/..... ملا

اگر من سرورم پس ترس از من کجاست؟.... چرا قربانی ناقص العضو و مریض بر محراب من می آورید؟ نفرین بر آن کسی که به یهوه وعده یک حیوان نرینه از گله خود می دهد و سپس قربانی معیوبی نیاز می کند. منم سلطان بزرگ و نامم در بین ملل موجب هراس است.....

در ۲/۵ به کاهنان می گوید:

میثاق من با او (لاوی) حیات و رهائی است. هر دورا من به او دادم و با آنها هراس را. او باید از من وحشت داشته باشد و در مقابل نام من هراسان گردد....

آخرین جملات کتاب مقدس با تهدید و ارباب و تلقین وحشت و هراس از یهوه به پایان می رسد و به کسانی که از نام او به لرز و ترس و وحشت دوچار نشوند وعده نابودی، آتش گرفتن و سوختن داده می شود!

۳- قربانی

قربانی در دین یهود از اولین و مهمترین شعائر خدمت به خداست و نیازی که بر روی آتش سوزانده می شود مهمترین نوع قربانی است. کتاب مقدس تقدیم قربانی را با خلقت آدم آغاز می کند و هابیل اولین بشری است که از رمه خویش به یهوه قربانی تقدیم می نماید، که اتفاقاً همین قربانی نیز محرک اولین جنایت و برادرکشی جهان می شود. — ۴/۴. آ. پس از طوفان نوح نیز در آغاز تجدید حیات زمین نوح برای آرامش یهوه از حیوانات پاک آتش نیازهایی تقدیم می کند و آنها را در محرابی که برای او ساخته می سوزاند. دود خوش کباب به مشام یهوه رسیده لذت می برد و با خود عهد می کند که دیگر زمین را به خاطر گناهان انسان ملعون نسازد. — ۸/۲. آ. در آغاز روایت شیوخ نیز ابراهیم با قصد قربانی اسحق و سوزاندن او وابستگی قوم خود را به یهوه تثبیت می نماید ۱۰-۲۲/۶. آ. و در بستن قرار داد و میثاق با یهوه به امرا و قربانیهایی تقدیم می کند که این بار یهوه خود انانرا می سوزاند و در آتش خود فرو می کشد. ۷-۱۵/۶. آ. در داستان بنیانی و شاهکار روایات تورات یا قصه قیام موسی بر علیه فرعون و پیدایش قوم اسرائیل نیز حرکت از مصر و آغاز تاریخ قوم اسرائیل با قربانی نخستین زاده های رمه عبریان و پاشیدن خونشان بر چار چوبهای خانه های آنها و سپس قربانی تمام نخست زاده های گله ها و همه فرزندان ارشد مصریان، افتتاح می گردد.

در دستورات مذهبی که به دوران صحرا نسبت داده میشود، تقدیم انواع قربانیها و شعائر و آداب و وظایف کاهنین این مراسم مهمترین بخش این دستورات را اشغال مینماید. همه محققین تورات و حتی خبرگان کلیسا مجبوراً می پذیرند که قربانی، بخصوص آتش نیاز، مرکز ثقل عبادات دین یهود را تشکیل میداده است. اما نکته قابل توجه آنست که قربانی اصولاً یک وظیفه شعائری است و هیچگونه رفع نیاز اجتماعی در این عمل مورد نظر نبوده است. بهمین دلیل هم آتش نیاز که مهمترین شکل قربانی است باید در وی محراب سوزانده شود تا بوی خوش آن به مشام یهوه رسد و او را آرامش بخشد. قربانی انسان، که پس از طرح آتش نیاز اسحق توسط ابراهیم به تقدیم رمه و سوزاندن آن برای یهوه تبدیل شده است، دنباله این تصور بوده است که خداوند از رایحه کباب آرامش می یابد. این قربانی ها در برخی از روایات غذای یهوه هم نامیده شده است ۲۲/۲۵ لوی. برای قربانی باید محراب (مذبح) مخصوص ساخت و نام یهوه را برد که مشخص گردد این نیاز برای اوست. در مراحل بعدی قربانی میبایستی فقط در مکانهای مقدس و با نظارت لویان و کاهنان انجام گردد و گرنه مورد قبول یهوه واقع نمی شود. نه تنها قربانی بهائیم که از نیازهای غذایی نیز بخشی را

باید سوزاند تا ایجاد رایحه خوشبو برای یهوه نماید. قربانی گاهی صریحاً بعنوان رشوه به خداوند توجیه شده است تا با این عمل رضایت یهوه را تامین و حمایت او را جلب نمایند.

در ۲۶/۱۹ س^۱ داود به شائول که ارباب اوست و بر داود خشمگین شده است می گوید: اگر یهوه تو را بر علیه من برانگیخته است باشد که یهوه آتش نیازی خوشبو دریافت کند (تا جانب مرا گیرد). بعبارت دیگر دود خوش کباب نظر یهوه را به سود داود بر خواهد گرداند. همچنین در ۲۸/۲ ن آمده که یهوه طلب غذا می کند. یهوه به موسی میگوید به اسرائیلیان فرمان ده که هر روز صبح و عصر برای طعام من دو بره یکساله را آتش نیاز کنند (سر بریده بر روی مذبح بسوزانند)... با این قربانیا آرد و روغن بعنوان نیاز غذایی باید همراه گردد و بالاخره «این است آتش نیاز دائمی که مرتباً میبایستی برای یهوه سوزانده شود تا ایجاد رایحه خوشبو نماید. همچنین نوشابه مستی آور بایستی بر محراب یهوه پاشیده شود. در سبت دو بره اضافی با نیاز غذایی باید تقدیم گردد... در ۶/۱ لوی دستور داده میشود که چگونه آتش نیاز باید تمام شب روی آتشدان مذبح باقی ماند تا دود خوش آن به مشام یهوه رسد. آتش مذبح هیچگاه نباید خاموش شود. در سراسر کتاب لوی (لاویان)، بخشی از کتاب خروج و بخشی از کتاب اعداد و قسمت مهمی از رساله قانون دوم به انواع قربانیا و آداب و تشریفات و شعائر آن و وظایف کاهنین، لباس و اعمال آنان... تخصیص داده شده است و بحدی برای این شعائر اهمیت قائل شده اند که از تشریفات بت پرستان آن دوران بیشتر جلب توجه می کند. اگر تعداد قربانیا را که از هر جهت در کتاب مقدس وظیفه تعیین شده بشماریم به این نتیجه می رسیم که سالیانه ده ها هزار حیوان مفید باید کشته و سوزانده شود و مقدار زیادی مواد غذایی را در آتش ریزند تا رضایت خاطر یهوه حاصل گردد و از استشمام بوی کباب آرامش یابد. آداب و دستورات قربانی در کتب مذهبی یهود در فصل قداسیم یا مقدسات مطرح می گردد زیرا قربانی برای یهوه در شمار مقدسترین خدمات بشمار میرفته است و این عمل وظیفه اصلی مومنین تبلیغ می گشته است.

نیاز و قربانی ابتدا به مفهوم هدیه بکار میرفته و به آن هینخاه می نامیده اند. بعدها این اصطلاح به نیاز غذایی اطلاق میشده است. کلمه قربانی از قُرب به معنی نزدیکی مشتق شده و مقصود نیاز برای نزدیکی به خداوند بوده است.

آتش نیازی قربانی سوختنی را اُولاه می نامیدند به معنی آنچه به بالا میرود زیرا این قربانی برای یهوه در آسمان (بالا) بوده است و دود آن نیز باید به بالا صعود کند.

به قربانی که تمام آن سوزانده میشد کللیل می گفتند که به معنی قربانی کامل بود.

گاهی نیز آنرا ایشه می نامیدند. دود قربانی را که به بالا صعود می کرد رنخ نیخوآخ یارایحه آرامش بخش می گفتند. قربانی های روزانه یهوه را که صبح باید سوزانده شود تعید مینامیدند و واجب بود که در سراسر سال مرتباً تقدیم شود. ۲۹/۳۸ خ.

انواع قربانیه‌ها و شعائر و آداب آن بحدی است که تشریح کامل آنها به رساله جداگانه‌ای احتیاج دارد. علاوه بر قربانیهای روزانه و نیازهای فردی در جشنها و اعیاد نیز میبایستی قربانیهای تقدیم کرد. اغلب این قربانیها بصورت آتش نیاز است. از مهمترین این قربانیها: قربانی در عید یوم کیپور یا روز آشتی و بخشش.

قربانی در جشن خاک هاسوگت یا جشن خیمه و خرمن قربانی در روز سبت روز تعطیل و استراحت در هر هفته. در جشنهای دیگر مانند پاسح، نان فطیر، ماه نو... میبایستی آتش نیاز تقدیم گردد. (در باره این اعیاد بعداً بحث خواهد شد). با تمام این قربانیها میبایستی نیازهای غذا و مشروب نیز ضمیمه شود. (فقط در جشن پاسح یا فصح بره قربانی را نباید سوزاند).

غیر از قربانی های رسمی بسیاری از گناهان و خطاها با دادن کفاره و تقدیم قربانی قابل بخشش میشود. قربانی برای گناه، که در صورت عدم اجرای دستورات مذهبی باشد حطاط نامداشت و قربانی تقصیر آشام نامیده میشود. قربانی گناه را میبایستی خارج از معبد سوزاند. در قربانی و نیاز صلح یا شلامیم خون و چربی به یهوه تقدیم میشود. خون را بر محراب میپاشند و چربی را در روی مذبح می سوزانند و گوشت این قربانی را جمعیت نیاز دهنده می خورند و معتقدند که در صورت این قربانی با یهوه ایجاد اتحاد می نمایند. این نیاز را ذبح مینامند. در همه قربانیها مقداری از خون حیوان به محراب پاشیده میشود زیرا معتقد بودند که خون نشان حیات است که باید به یهوه باز پس داده شود. همچنین قبل از قربانی کاهن دست بر روی سر حیوان می گذاشت تا گناه قربانی دهنده را به حیوان بی گناه منتقل سازد.

در ۴/۲۶ لوی آمده که برای رفع تقصیرها باید بره یا گوساله ای بی عیب به کاهن داده شود که بخشی را در روی مذبح و بخشی را در نقطه پاکی بسوزاند و خون قربانی را مقداری به محراب پاشد و مقداری بر شاخهای محراب بمالد تا به اینوسیله شخص گناهکار توسط کاهن از گناه پاک شود.

از فصل اول تا نهم کتاب لاویان ده ها نوع قربانی و آتش نیاز، سوزاندن پیه و چربی و پوست و احشاء و امعاء... برای رفع تقصیر و گناه حتی گناهان همه افراد جامعه از جمیع

نواهی خداوند (۱۳/۴ لوی) دستور قرار داده شده است و با بررسی آن میتوان دریافت که تا چه حد آداب و رسوم و تشریفات بدوی در دین یهود ریشه داشته و تا ظهور مسیحیت هم تاثیر خود را از دست نداده بوده است.

قربانیهای اولیه را اسرائیلیان در بلندیهای مقدس بنام باماه می سوزاندند. این بلندیها بطوریکه بیان شد تپه مقدسهای کنعانی بوده است که اسرائیلیان نیز انرا بنام یهوه تقدیس کردند. فلیسترها نیز در بلندیها قربانی می کردند و این رسم در بین آریائیان نیز مرسوم بوده است.^۱ محراب یهوه که در معبد سلیمان ساخته شد تقلیدی از محرابهای کنعانی است که برای قربانی به خدایان در معابد خود بنا می ساختند. این محراب یا مذبح را آر-ال یا هار-ال مینامیدند. برخی از محققین چون بر روی این مذبح کباب خدا آماده میشد، این کلمه را اجاق خدا معنی کرده اند. پایه این مذبح ها ارض یا پستان زمین نام داشت و خود محراب با چهارشاخ گاوزینت میشد، که در چهار گوشه محراب نصب می گردید.

آلبرایت آر-ال را از کلمه آر-الواکادی به معنی دنیای زیرزمینی مشتق میدانند. این محراب کوه خدایان نیز نامیده میشد. آکادیها به پایه معبد مردوک پستان زمین می گفتند و انرا ابرات ارضیتی مینامیدند. نام معابد آکادی زیگوراتوبه مفهوم قله و نوک کوه بوده است. بعبارت دیگر معبد خدایان کوه بود (خدای ساکن کوه) و پایه آن پستان زمین. یهودیان نیز این اصطلاحات و بسیاری از تشریفات معبدی بابلیان را اقتباس کرده اند و آنها را بنام شعائر دین موسی در کتاب مقدس وارد ساخته اند.

محراب های اکادی نیز با چهارشاخ گاوترین می گردید.

ما از شعائر و تشریفات معبد سلیمان جز گزارش کتاب مقدس شواهدی نداریم که آنها را به علت امتزاج با فرهنگ بابلی توسط یهودیان پس از تبعید قابل اعتماد نیست. اما از تشریفات معبد اورشلیم در دوران تسلط رومیان و اوایل مسیحیت اطلاعات مبسوطی موجود است که معرف شعائری بودن دین یهود و شباهت آن با دیگر مذاهب باستانی خاور میانه است. در این دوران نیز قربانی مهمترین عبادت معبدی یهودیان بشمار میرفته است و تحولاتی که در دین یهود پس از تبعید بوجود آمده است و توجهی که پس از تبعید به فضایل اخلاقی معطوف میگرددیده است بحدی نبود که دین شعائری را تحت الشعاع قرار دهد. در دوران قبل از تبعید در تحول معروف به دئوترونومیک در زمان شاه یوشیا (قرن هفتم ق.م) رسم

۱- به کتاب مزدیسنا و حکومت و گزارش هرودت در باره دین ایرانیان مراجعه شود.

قربانی در بلندبهای باماه به شدت سرکوب شد و قربانی فقط در معبد یهوه مورد قبول خداوند توجیه گردید. این رسم به دقت در اوایل مسیحیت مراعات میشد و معبد مقدسترین و شریفترین مکان مورد احترام و پرستش یهودیان بود. همه یهودیان موظف بودند قربانیهای خود را به کاهنین معبد، که تنها مجریان مجاز این شعائر بودند، تقدیم کنند. ذبح قربانی فقط بوسیله کاهنین مجاز بود و لویها آنرا دستکاری میکردند. قربانی در این زمان نیز صرفاً یک عمل شعائری بود و هیچ انگیزه و بهره اجتماعی نداشت. اختلاف دستورات قربانی در این دوران و آنچه در تورات بیان شده است فقط در سهم کاهن از قربانی بوده است. در این زمان فقط بخشی از قربانی واغلب پیه و چربی، برای ایجاد رایحه آرام بخش یهوه سوزانده میشد و بیشتر آن سهم کاهنین بود. در بعضی از جشنها مردم نیز در صرف گوشت شرکت می کردند. حیوانات قربانی همان حیوانات پاک چون گاو، گوسفند، بز، کبوتر... بود و قربانی شتر، خوک، حیوانات صحرا و جنگل پذیرفته نمی شد. حتی در بعضی از قربانیها مانند پنتا کوستا (پنجاه روز پس از جشن فطیر) که دوبره قربانی می گردید تمام گوشت آن متعلق به کاهن بود. علاوه بر قربانیهای قبلی نیاز ستایش و نیاز احتیاط (برای خطاهای احتمالی!) نیز تقدیم می گردید.

یک قربانی جالب که نمونه کامل ابداعات کاهنانه بود قربانی ریسندگی نام داشت. در این قربانی کاهن چربی قربانی را در کف دست تقدیم کننده قرار میداد و دست خویش را زیر دست او میگذاشت و سپس حرکتی شبیه به ریسیدن انجام میداد و دست خود و نیاز دهنده را به جلو و عقب به حرکت در می آورد که این حرکات نشان دادن و گرفتن بود. قربانی دهنده با این عمل چربی را به یهوه میداد و در مقابل یهوه به او رحمت، آمرزش و یا آنچه تقاضا کرده بود پس میداد. از این حرکات نمایشی میتوان به سوچ بودن چنین شعائری پی برد، که البته برای کاهنین مفید بود و شکم آنرا سیر می کرد.

در مورد قربانیهای تقصیر و غبن و کلاه برداری... اگر فریب خورده غائب بود تمام قربانی به کاهن تعلق می گرفت. قربانی کامل مانند گذشته آتش نیازی بود که همه آن بر روی مذبح سوزانده میشد. ریختن خون به زمین و پاشیدن آن به محراب و پرده درونی معبد (هفت بار) و مالیدن به شاخهای محراب نیز چون گذشته از شعائر قربانی بشمار میرفت. نیز آرد و میوه و دیگر محصولات زمین هم مرسوم بود. طالار مقدس که محراب و مذبح در آن قرار داشت جز روزه ای در بالای سقف فاقد پنجره و منفذی بود و این روزه نیز برای آن بود که

دود چربی و پیه و گوشتی که بر مذبح سوزانده میشد از آن خارج شود. بهمین جهت هوای این طالار متعفن و تیره بود، بخصوص که برای تخفیف این عفونت ادویه و عود دود میشد. بنا به یک اعتقاد قدیمی کاهن میبایستی با پای برهنه در حضور خدا حاضر گردد و در این طالار سنگ فرش نیز کاهن پابرهنه به انجام شعائر قربانی میپرداختند. پای برهنه بر روی سنگهای سرد و بسر بردن ساعت‌های متوالی در فضای پر دود و تعفن و گنده بوی خون و کثافت و سوخته پیه و گوشت... اغلب سبب بیماریهای سخت مجریان قربانی می گردید. همین آسیب پذیری و تحمل خطرات مسلم از سوی کاهنان شاهد مبرهنی بر این واقعیت است که این مؤمنین در اجرای شعائر به عقل و شعور متکی نیستند و روحانیونی که عامل توسعه این شعائر و تلقین و تحمیل آنها میباشند حتی برای حفظ سلامت خود نیز حاضر به ترمیم این گونه اعمال بی‌هوده نیستند و گاهی خودشان نیز فدای تَحَجُّر و تعصب خویش می گردند.

وجود این رسومی که نه تنها هیچگونه سود اجتماعی از آنها حاصل نمی گردید که موجب رکود و جمود و حتی فساد جامعه می شد، در شش قرن پس از تبعید یهودیان به بابل نشان آنست که دین یهود هیچگونه تحول بنیادی نیافته بوده است و جنبش مسیحیت را، که ابتدا به نفی شعائر و حدود و نظام و قوانین تورات، هدایت شد میتوان تحول واقعی دین یهود دانست که بعداً در برداشتهای را بی ها بسیار موثر واقع گردید.

فهرر معتقد است که دین اسرائیلیان قبل از تبعید چندان به اصول اخلاقی اهمیت نمیداد و بیشتر به اجرای دستورات و شعائر و آداب و رسوم دعا خوانی، گریه و زاری و پیرهن دریدن و یخه پاره کردن، گیل بر سر مالیدن، التماس و درخواست از یهوه و بالاخره، بعنوان مهمترین انجام وظیفه دینی، تقدیم قربانی، میپرداخت.

در توجیه دین اسرائیلیان اغلب محققین با فهرر هم نظرند و کم و بیش چنین برداشتهائی دارند ولی در مورد توجیه دین موسی یا دین صحرا نظر آنها بسیار متفاوت است.

بنظر من دین صحرا فاقد این تشریفات و شعائری بوده است که کاملاً وابسته به زندگی شهری و دین معبدی است. همانگونه که درباره تشریفات و قوانین تورات اشاره شد هیچیک از این رسوم در صحرا قابل اجرا نبوده است و حتی در مقایسه با اقوام بادیه نشین و کوچگر دیگر نیز میتوان یقین کرد که این شعائر قربانی در محیط کنعان و در برخورد با فرهنگ مذهبی مردم شهرنشین شکل گرفته است. حتی از کتاب مقدس نیز میتوان استنباط کرد که در دوران صحرا چنین شعائری مرسوم نبوده است. تنها قربانی که به کوچگران نسبت داده

میشود ذبح بره پَساح (فصح) است که آنرا نمی سوزانند بلکه خود می خوردند و یکنوع جشن و ضیافتی برای آغاز تجدید حیات طبیعت و احشام خویش بر پا می داشتند. در ده فرمان، که آنرا مهمترین دستورات پایه‌ای یهوه معرفی می کنند، سخنی از قربانی نیست، در حالیکه در دین یهود قربانی از هر نیازی برای یهوه پراهمیت تر است. در جشن های مهم اسرائیلیان به نان فطیر و مصرف آن اهمیت داده شده است و در مراحل اولیه هیچ سخنی از قربانی نیست. مهمترین نشان غریب بودن این شعائر نفی آنست از سوی نبی های بزرگ قبل از تبعید که در پایان این فصل به آنها اشاره خواهد شد. محققین تقریباً متفق القولند که اسرائیلیان شعائر قربانی را از مردم کنعان اقتباس کرده اند. برایت مینویسد که قربانی در بین اسرائیلیان ابتدا دارای اهمیت نبوده است بلکه آنچه در مرکز شعائر دینی قرار داشته است سه جشن بزرگی است که در کتاب میثاق آمده است (۳۴/۱۸، ۱۷-۱۴/۲۳ خ) جالبست که در کتاب خروج برای این جشنها هیچگونه قربانی دستور داده نشده است و میتوان حدس زد که بعدها شعائر قربانی مرسوم گردیده است. حتی در کتاب لاویان آتش نیاز این جشنها یا اصولاً مطرح نشده و یا به اختصار اشاره شده است در حالیکه در کتاب اعداد بر تشریفات و آداب معبدی این جشنها و بخصوص تعداد آتش نیاز آنها افزوده میشود.

در بین نوامدهای کوچگر رومه و احشام دارای ارزش زیادی است و حیات آنها وابسته به این حیوانات است. سوزاندن حیوانات مسلماً رسمی است که در معابد شهری مرسوم گردیده و متعلق به این بیابان گردان نمی تواند باشد. در معابد ملل قدیم، و بخصوص در کنعان و مصر، تقدیم قربانی به خدایان و گاهی سوزاندن آنها در روی محراب معبد از شعائر مهم مذهبی - اجتماعی آنان بشمار میرفته است. به خصوص قربانی برای تغذیه خدایان، که معمولاً به شکم کاهنین آن مجسمه ها داخل می شد، بقای معابد را تضمین می کرده است. در اغلب ملل قدیم دین بیشتر جنبه شعائری داشته و هسته مرکزی آنها را اخلاق، تربیت و اصلاح مردم تشکیل نمی داده است. تقدیم قربانی و به خصوص سوزاندن آن یکی از شعائر بدوی دوران بت پرستی است که به تلقین و تبلیغ کفالت و روحانیت مذاهب مختلف در همه اجتماعات باستانی رواج داشته است. در بین ادیان بزرگ قدیم هم تنها دین زرتشت است که قربانی خونین را به هر شکل ممنوع ساخت. شیوع و نفوذ این رسم زشت به حدی بود که حتی زرتشتیان نیز مجدداً آنرا معمول ساختند.

رینگ گرن که مانند اغلب محققین قربانی و به خصوص آتش نیاز را اقتباس از کنعانیان می داند می نویسد «اگر دقت کنیم در شعائر اولیه دین موسی مهمترین جشن های